

زبان ترجمه یا زبان یا جوج و مأجوج

- جامعه‌شناسی ذوق ادبی
- نوشته لوین، ل. شوکینگ
- ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای
- تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۳

جامعه‌شناسی ادبیات به معنی گسترده‌واژه، گونه تازه‌ای در بررسی ادبی کشور ماست و آنچه به طور مشخص در این پهنه به صورت کتاب منتشر شده، از شمار انگشتان دو دست در نمی‌گذرد که از این همه، آثاری چون "ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی" (ارنست فیشر)، "اجمالی از جامعه‌شناسی هنر" (دکتر آریان پور)، "گستره و محدوده جامعه‌شناسی هنر و ادبیات" (دکتر هاووزر و دیگران)، "تاریخ اجتماعی هنر" (دکتر هاووزر)، "جامعه‌شناسی ادبیات" (دکتر ترابی)، "جامعه‌شناسی و ادبیات" و نیز نقد "نقد تکوینی" (گلدمن) از مهمترین آنهاست؛ اما آنچه از آن به عنوان "جامعه‌شناسی ذوق ادبی" و به عبارتی دقیقتر معیارهای اجتماعی پسند و ناپسند در ادبیات یاد شده، البته تازگی بیشتری دارد.

نویسنده کتاب آلمانی است و اثر خود را در سال ۱۹۴۴ نوشته و به هیچ وجه مبین همه عوامل دخیل در ذوق ادبی نیست؛ بویژه اگر خواننده با ادبیات فارسی و تطور تاریخی گونه‌های ادبی آن آشنا باشد، درمی‌یابد که این اثر تا چه اندازه محدود، غیر جامع و ناقص می‌نماید. شاید علت، این باشد که تخصص و مشغله ذهنی نویسنده فلسفه است نه ادبیات و جامعه‌شناسی و یا از تاریخ نگارش آن نیم قرن می‌گذرد و جامعه‌شناسی ادبیات در آن روزگار هنوز در آغاز کار خود می‌بوده و بنابراین، آنچه وی بدان پرداخته تنها توجه به برخی ابعاد و معیارهایی معین و آشکارتر مؤثر در ذوق ادبی است. اما آنچه ضمن مطالعه اثر، محسوستر به نظر می‌آید، نه مندرجات بلکه ترجمه ناپه‌نجار و آشفته آن است؛ مترجم، زبان دشوار ترجمه را ناشی از سبک نگارش شوکینگ و مترجم انگلیسی آن می‌داند: "هر بار که اندیشه ترجمه آن به ذهنم خطور می‌کرد، نثر بد و مغلط و پیچیده کتاب و دراز نفسی مترجم که ظاهراً تحت تأثیر سبک نویسنده راه راست را هم گم کرده بود مرا از این کار باز می‌داشت. عاقبت سال قبل، پس از ترجمه ساخت رمان اثر ادوین میسور به این کار همت گماشتم و با همه بدقلقی سبک نویسنده و مترجم، آن را به جامه پارسی در آوردم." (ص ۵)

در این که برخی متون، زبانی پیچیده و مصنوع دارند، تردیدی نیست؛ اما زبان یا جوج و مأجوج* مترجم ربطی به سبک نگارش نویسنده آلمانی و مترجم آمریکایی ندارد؛ زیرا زبان ترجمه اثر بخوبی نشان می‌دهد که مترجم تا چه اندازه از آشنایی با زبانهای فارسی و انگلیسی، ناتوان و از درک دقایق و ظرایف نگارش بی‌بهره است. پنهان نمی‌دارم که پس از مطالعه ترجمه اسفناک پرویز داریوش از *درسهایی از ادبیات ناباکوف ترجمه جامعه‌شناسی ذوق ادبی* کتر بدره‌ای، دومین انگیزه من برای نوشتن این نقد گونه شده است. برای نقد آن ترجمه به متن انگلیسی کتاب ناباکوف نیازم بود، اما برای بررسی این کتاب به ترجمه انگلیسی نیازی نیست؛ هر چند اگر می‌داشتم بسی مستند می‌توانستم نوشت.

برای بررسی و ارزیابی کار مترجم، ترجیح می‌دهم از مفردات بی‌اغازم تا نشان دهم که گزینش واژگان گاه به

چه بی‌دقتی صورت پذیرفته است. برای اختصار، به نقل بخشی از جمله یا عبارت بسنده می‌کنم، زیرا داوری در مورد گزینش واژگان را در بیرون از ساختار جمله نادرست می‌دانم. معادلهای داخل کمانک از ماست:

(۱) "تأثیر این اوضاع و احوال بر خصلت و سجتیه هنر آشکار است." (صص ۲۶ و ۸۵) توضیحاً می‌افزایم که "سجتیه" در عربی و فارسی مشخصاً معادل خلق و خوی طبیعت انسانی است؛ نه به معنی ویژگی و خصیصه که مراد مترجم بوده و معنایی عامتر دارد.

(۲) "اجناس (گونه‌ها، انواع) بیشماری از موجودات ... (۳۱) جنس از جمله واژگانی است که در دانشهای گوناگون چون منطق، جانورشناسی، گیاه‌شناسی و تداول عام کاربرد دارد؛ اما آنچه مترجم اراده کرده انواع مختلف پدیده‌ها است نه جنس موجودات.

(۳) "ادبیات دیگر به امید تصویب (تصدیق و تأیید) یک حامی مشخص ... نوشته نمی‌شد." (۲۷)

(۴) "اولی، مکانی (جایگاه، مقام یا منزلتی) چنان عظیم در دل‌های فرهیختگان داشت ... (۴۵)

(۵) "برای داوری در مسائل هنری نیز یک تخصص و خبرویت (خبرگی، پختگی، تجربه) حرفه‌ای به وجود آمده." (۸۶)

(۶) "شخصیتهای بازی عمداً از خود اختصارها (ایجاز) و اطناها نشان می‌دادند." (۸۷)

از مفردات که بگذریم به ترکیبات می‌رسیم و در این پهنه است که اشکالات زبانی مترجم بیشتر آشکار می‌شود. دقت کنیم:

(۷) "هنوز جا برای بازی حس لطافت (لطیفه‌گویی، شوخ طبعی) ... او باقی بود." (۲۴)

(۸) "باید یقین حاصل کنیم که کتابخانه‌های وام دهنده (امانت دهنده) کتاب چقدر رواج گرفته‌اند ... " و تا چه حد باشگاه‌های کتاب (انجمنهای کتاب) ... نفوذ داشته‌اند." (۵)

(۹) "آکنون چگونه است که به تقطیع (مثله کردن، تحریف) حقیقت بسنده کرده؟" (۵۰)

(۱۰) "استعمال الکل، انگیزه اجتماعی مآبی (خوش‌سلوکی، مردمداری) ... را واژگون ساخت؛ (از بین برد)." (۵۴)

(۱۱) "تخصص‌گرایی، در خویشتن‌نگری بلاانقطاعش (۹) به ناچار پیوندش را با عقل سلیم سالم از دست داده‌است." (۸۵)

ترکیب عقل سلیم و سالم از گونه حشو قبیح است.

(۱۲) "مردم عادی در حضور شاهانه هنر (در پیشگاه هنر) باید خاموش باشند." (۹۱)

(۱۳) "رمانهای شجاعانه (رمانهای حماسی)." (۱۰۰)

(۱۴) "طبقه متوسطی که تا این زمان، تعصبات پیرایشگری، آن (آنان) را از هنرهای زیبا برکنار داشته بود." (۱۰۱)

تعصبات پیرایشگری طبقه متوسط چگونه تعصباتی است؟ آیا مقصود حساسیتهای اخلاقی و منزه‌طلبی نیست؟

(۱۵) "مفهوم جماعت ذوق‌مداران" (۱۰۳) جماعت ذوق‌مداران مفهوم نیست؛ یا باید گفت (مفهوم خوش ذوقی) یا (صاحبان ذوق کیانند؟) و یا (صاحبان ذوق به چه کسانی اطلاق می‌شود؟)

(۱۶) "یک نمونه بارز را به مثال می‌آوریم" (۱۰۳) که باید نوشت: (مثال می‌زنیم، به عنوان مثال می‌آوریم).

* * *

معادل‌سازی و برابر نهاد پاره‌ای از واژگان انگلیسی نیز بر مسلط نبودن مترجم به زبان انگلیسی دلالت می‌کند. بنگریم:

(۱۷) "هنرمند به‌طور غیرمستقیم به رسیدهای صندوق پست و مستقیماً به کارگردانان تئاتر ... متکی بود." هرگز گمان نمی‌رود که مقصود مترجم فارسی از "صندوق پست" همین صندوقهای پستی امروز باشد؛ زیرا آنچه آمده مربوط به روزگار ملکه الیزابت و شکسپیر در قرن شانزدهم است و چنانکه می‌دانیم نخستین دفاتر پستی دولتی در

انگلستان، یک صد سال بعد (و دقیقاً در ۱۶۵۷) مشغول فعالیت شده‌اند. (نقل از "دایرة المعارف فارسی متأسفانه متن انگلیسی را در اختیار نداریم؛ اما تصور می‌رود "رسیده‌های صندوق پست" مترجم، همان بلیتهای گی بلیط فروشی" box office تئاترهای روزگار شکسپیر باشد که میزان درآمد هنرپیشگان به میزان فروش بلیط لطف و عنایت کارگردانان تئاتر بستگی می‌داشته است.

۱۸) "بسیاری از اشراف، لازم می‌شمردند که یک تخلص و نام قلمی از طبقه متوسط بر خود نهند". (۳۵) آنپ مترجم از آن به عنوان «نام قلمی» و ترجمه لفظ به لفظ "pen name یاد کرده‌اند، همان «نام مستعار» است.

۱۹) "نوشتن رساله‌های منفرد در این باره چقدر آموزنده خواهد بود". (۷۱) و البته مقصود مترجم از «رساله منفرد» همان «مونوگرافی» (تک نگاری) است.

۲۰) "یک زبان صوری... پس از مدتی، زشتی و کراهت خود را از دست می‌دهد". (۹۶) تصور می‌رود زبان صوری "مترجم معادل superficial (زبان تصنعی، مصنوع و متکلف) باشد و نه زبان ظاهری و سطحی.

* * *

این هم نمونه‌هایی از کار مترجم در زمینه واژه سازی:

۲۱) نظریه هنر برای هنر، اثر ادبی را "در بیشه‌ای مقدس - که کاهنان و پرستارانش هنرمندان بودند - زندانی ساخت ... تصور بر این بود که هرگونه ارتباطی با مردم، پرستار را در خدمت به زیبایی تصنیف می‌کند". (۴۵) مترجم از واژه جعلی و بی‌ریشه «پرستار» بارها سود جسته؛ اما اشاره‌ای نکرده‌اند که مقصودشان از این واژه چه کسی است و معادل کدام واژه انگلیسی است؛ اما گویا آن چنان که از فحوای کلام برمی‌آید و "کاهن" و "پرستار" مترادف آمده‌اند، همان «شوالیه» فرانسه و شهباز و پاسدار باشد که ساخت کلمه شباهتی هم به «پرستار» فارسی دارد که یکی از معانی آن پاسدار و نگهبان است.

۲۲) "گسلش کامل از ذوق و سلیقه هنری پیشین" (۸۴) لابد مترجم، کلمات روان و رسایی چون «گسست» و «گسیختگی» را به اندازه کافی رسا نیافته‌اند.

۲۳) "هنرمند نسبت به فردانیت هنری او ... تخطی روا می‌دارد. (۹۰) ظاهراً مقصود مترجم از کلمه نوظهور "فردانیت" "فردیت" یا "منحصربه‌فردبودن" یا "بی‌همتایی ذوق ادبی مخدوم" باشد.

۲۴) "او می‌داند که... هر تغییری را در همان آغاز صرفاً به عنوان نوفروشی... محکوم ساخته‌اند". (۸۶) پیداست که مقصود مترجم از "نوفروشی" همان "نوآوری"، "نوجویی" و بدعت و ابداع هنری است.

* * *

در مواردی مترجم بی‌هیچ دلیلی برخی از واژگان و تعابیر متن انگلیسی را معنی نکرده‌اند، مثل:

۲۵) "شکسپیر به مخدوم خود ارل آو سوتمپتن می‌نویسد..." (۲۵) و در زیرنویس املائی لاتین کلمه آمده Earl of Southampton. در اینجا در واقع مترجم کل ترکیب را نام شخص دانسته و دریافته‌اند که واژه Earl در زبان انگلیسی عنوان معادل کنت و سینور در فرانسه و لرد و مارکی در انگلستان و خوانند در ایران روزگار بزرگ زمینداری بوده و این ترکیب به معنی لرد منطقه سوتمپتن در انگلستان است.

۲۶) "منتقد در نهایت خویشتن را در primus inten pares احساس می‌کند". (۸۱) معلوم نیست خواننده از کجا باید بداند که این تعبیر به معنی سرآمد اقران (یا همگنان) است؟

* * *

مترجم با آنکه خود استاد زبان شناس است، در مواردی چندان تفاوتی میان زبان قلم و تداول عامه قایل نشده‌اند و این دو را با هم در آمیخته‌اند:

- (۲۷) "در طی قرن هیجدهم یواش یواش یا اندک اندک ایمان و اعتقاد به سخن مکتوب نضج گرفت." (۳۷ - ۳۶) حال کاری به این نکته نداریم که اصولاً تعبیر ایمان و اعتقاد به سخن مکتوب خود مبهم است و ابهام دارد.
- (۲۸) "منتقدان شهرهای بزرگ که چنین سجایایی را در نمایشهای... خانه‌ها به وفور می‌یافتند..." (۸۵) می‌توان با استفاده از عبارات عشرتکده یا نمایشهای روحوضی و مبتذل حرمت قلم را پاس داشت.
- (۲۹) "داستانهای عشقی و شیوه‌های غیر واقعی در آثار آنان دست بالا را دارند." (۱۰۲) بن مایه‌های عشقی و تخیلی بر آثارشان غالب بود.

* * *

- از واژگان و تعبیرات نارسا که بگذریم، به جمله‌ها و عبارتهایی می‌رسیم که نارسا و دوپهلویند. در این زمینه نیز نمونه‌هایی نقل می‌کنیم:
- (۳۰) "این حمایتگری هنرمند، اهمیت خود را به عنوان تعیین کننده اهداف، از اینکه جلو دیگر امکانات را کلاً نمی‌گیرد، خیلی کم از دست می‌دهد." (۲۵) گویا مترجم خواسته است بگوید:
- حمایت هنرمند از حامی خود هر چند نقش تعیین کننده در هنر دارد اما همه واقیت را بازتاب نمی‌کند.
- (۳۱) "چنین موفقیت‌های جزئی، نهضت جدید را به طور کلی تقویت نمود، اما توده عظیم تحصیل کردگان، مشکوک باقی ماندند." (۵۳) هم می‌توان چنین اراده کرد که روشنفکران و هنرمندان مورد سوءظن واقع شدند که مقصود نویسنده این نبوده و هم می‌توان چنین دریافت که:
- روشنفکران نسبت به جریان هنری نوین به دیده تردید می‌نگریستند، که گویا مراد مترجم این بوده.
- (۳۲) "این امر تقلید لاجن شعور را که یکی از قدرتمندترین نیروها در این زمینه و نیز در همه زمینه‌های دیگر زندگی اجتماعی است به بازی و جنبش فرا می‌خواند." (۶۷) آنچه از این عبارت بی‌سجاوند (اصولاً مترجم بسیار کم از علایم سجاوندی استفاده کرده است.) و نابسامان به ذهن می‌آید این است که پیروی از سنت، ناخودآگاه را فعال می‌کند؛ اما آنچه از فحوای مطلب دریافت می‌شود، این است که موفقیت برخی از آثار هنری، ناخواسته (ناخودآگاهانه) روند تقلید را تشدید می‌کند.
- (۳۳) "بعدها در دروه رمانتیک، ادبیات علناً دست بالا را گرفت و اینک ما با آبتنی کامل هنرهای زیبا از روح ادبیات سروکار داریم." (۸۷) ظاهرأ مترجم می‌خواسته بگوید:
- در دروه رمانتیسیم، ادبیات جایگاه شایسته خود را باز یافت و هنرهای زیبا به اوج تکامل خود رسید.
- (۳۴) مترجم تحت عنوان مبهم "پذیرندگی متفاوت گروه‌های قراراجتماعی" می‌نویسند: "این چیزها را حتی با خطر هم سطح و همپایه دادن هنر و مذهب مد نظر داشت. به عنوان یک قاعده، استقرار ذوق جدید کمتر از هر هنری بر واقعیت نو بودن آن متکی است." (۹۷) آنچه خواننده باید از این عبارت دریابد این است که: هنر و نوعی دروغین را نباید همپایه و هم ارز دانست و چنین نیست که هر پدیده نوینی ضرورتاً ارزش زیباشناختی هنری را داشته باشد. اما دشواری زبان ترجمه هنگامی به اوج خود می‌رسد که گویا خود مترجم نیز از مفهوم کلام سر در نیآورده است. به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم.
- (۲۵) "تامس‌گری ثروت کوچکی در اختیار ناشر مرثیه خود گذاشت تنها به ملاحظه آنکه دون مناعت و شخصیت یک نجیب زاده بود که برای ابداعات خود از ناشر پول دریافت دارد." (۳۵) تصور می‌رود خواننده به قرینه آنچه از واپسین عبارت برمی‌آید بتواند بدفهمی جناب مترجم در در نخستین عبارت دریابد. نویسنده خواسته بگوید تامس‌گری ترجیح داد بخاطر حفظ مناعت نجیب‌زادگی خود از خیر دریافت حق تألیف خود از ناشرش بگذرد؛ در حالی که آنجا از نخستین جمله عبارت مترجم برمی‌آید، این است که وی به ناشر خود پول هنگفتی بخشید.

* * *

ترجمه، تنها برگرداندن متنی از زبانی به زبان دیگر نیست؛ نوعی آفرینش و ابداع دیگری است و بناچار این بازآفرینی باید بهره‌جویی از امکانات و روح و زبان و ادبیات فارسی به بازآفرینی زبان متن پرداخت؛ صبر ترجمه از متن یکسره زدود و آن را به زیور روح سرشار زبان فارسی آراست. مترجم در برخی موارد به دلیل پایبندی بیش از حد به متن اصلی زبانی آن چنان ترجمه‌ای دارد که برای خواننده فارسی زبان سخت نامطبوع می‌آید (۳۶) "در تاریخ ادبیات، وجود رنگ آمیزی و فردیت عمدتاً از آن خاک اجتماعی‌ای - که آفرینش ادبی از می‌روید حاصل می‌شود... حتی می‌توان گفت برای چند قرن، نوشته‌های تخیلی، نوعی گیاه زیبای طفیلی بود که بر روی ساقه‌های اصلی درختی روئیده بود." (۲۲) چهار تعبیر "وجود رنگ آمیزی"، "خاک اجتماعی"، "برای چند قرن" و "گیاه زیبای طفیلی" بی‌شک ترجمه لفظ به لفظ متن انگلیسی است و به جای آنها باید گفت "زیبایی آفرینی"، "اوضاع اجتماعی"، "طی چند سده" و "علفهای هرز تخیل دروغین".

(۳۷) "سرنوشت و تقدیری سخاوتمندانه و خیرخواه از همان آغاز با قراردادن قریحهٔ بازیگر در گهواره‌اش، راه ترقی را برای شکسپیر آماده ساخت." (۲۸) عبارت سخت بوی ترجمه می‌دهد و شامهٔ خوانندهٔ فارسی زبان آن را بر نمی‌تابد. خواننده دوست می‌دارد به جای این عبارت متکلف که بویی از زیبایی سرشار زبان فارسی نبرد، چنین بخواند: بخت با شکسپیر یار شد و نبوغی خداداد یافت و یا قبول خاطر و لطف سخن شکسپیر خداداد بود و جز آن.

* * *

از این موارد که بگذریم بی‌رسمی‌هایی است که در ساختار نحوی زبان ترجمه هست؛ عیبی که قدما در علم معانی به آن ضعف تألیف می‌گفتند. دقت کنیم:

(۳۸) "در کوشش برای به دست آوردن تأیید و عنایت امیر بزرگ تأییدی که با قبول وی هدیه نویسنده را علنی می‌شود..." (۲۶) جملهٔ "با قبول وی (امیر بزرگ) هدیهٔ نویسنده را علنی می‌شود" جمله‌ای اسمیه است. در جملهٔ اسمیه، فعل "عام" (ربطی، اسنادی) هست و ضرورتاً "لازم" است و نیازی به مفعول ندارد؛ اما چنانچه می‌بینیم "نویسنده" در این جمله، مفعول واقع شده. اینک پرسش ما این است: چگونه امکان دارد جمله اسمیه‌ای، مفعول بخواهد؟ جمله را کلاً باید چنین اصلاح کرد: کوشش برای کسب حمایت مخدوم، برای وی صلح و پاداش می‌آورد. (۳۹) او "از خوانندگانش خواست به شرکت اطلاع دهند که چه چیز آنها را به خرید کتاب رهنمون شده است؟" (۶۰) فعل آخرین جمله، مجهول است و جمله‌هایی که فعل مجهول دارد، بناچار اسمیه‌اند؛ اما باز هم مفعولی چون آنها دارد.

* * *

یکی از نمودهای زبان ترجمه، آوردن فاعل در جملاتی است که فعل مجهول دارند؛ خطایی که متأسفانه در بسیاری از ترجمه‌ها می‌توان یافت. در زبان انگلیسی، ساختار نحوی به گونه‌ای است که جمع فاعل و فعل مجهول را برمی‌تابد. در زبان فارسی چنین هنجاری به کلی مردود است؛ زیرا اگر فاعل فعل مشخص است، فعلش نمی‌تواند مجهول باشد و برعکس. جمع فاعل و فعل مجهول در زبان فارسی مانع دارد (مانعة الجمعند).

(۴۰) "ارتباط با مردم و عامه به وسیلهٔ منتقد حفظ می‌شد." (۴۶) که در زبان فارسی باید نوشت: منتقد عامل ارتباط شاعر و اثر ادبی با مردم بود و یا منتقد میان نویسنده و مردم نقشی میانجی داشت.

(۴۱) "این نقش دیگر به وسیلهٔ منتقد بازی نمی‌شود." (۸۲) که باید نوشت: منتقد دیگر چنین نقشی ندارد (چنین نقشی بازی نمی‌کند).

(۴۲) "هنر همیشه به وسیلهٔ هنرمند به انحطاط کشیده می‌شود." (۸۴) که باید گفت هنرمند است که هنر را به تباهی می‌کشد.

* * *

یکی از غلطهای رایج در نوشته‌های امروزی و بویژه مطبوعات، ناآگاهی از جایگاه واقعی "را"ی مفعول است،

معمولاً در چنین مواردی، این نشانه از جای واقعی خود دور شده، متممهای دیگر جزء مفعول قرار می‌گیرد. به این نمونه‌ها بنگریم:

(۴۳) "نخستین رمان شارلوت برونته به نام پروفیسور را نخست همه ناشران رد کردند." چنان که می‌دانیم "رد کردند" فعل متعدی جمله است و آنچه رد شده نخستین رمان شارلوت برونته است. نشانه مفعول باید درست در کنار مفعول واقع شود اما در این جمله پس از بدل مفعول واقع شده.

(۴۴) "ما این مقاومت در برابر نو و جدید و چسبیدن با حدت و شدت به کهن و قدیمی را ملاحظه می‌کنیم." (۱۰۰) آنچه ملاحظه می‌شود "این مقاومت" و "چسبیدن" است و مفعولهای جمله. "با حدت و شدت" عبارت قیدی است و هرگز مضاف‌الیه و صفت قرار نمی‌گیرد. نشانه مفعول درست پیش از فعل آمده و در نتیجه، "کهن و قدیمی" هم مفعول است و هم متمم فعل، یعنی دو نقش دستوری متفاوت دارد.

* * *

یکی از دشواریهای کار مترجم، برخورد خلاقانه با جملات معترضه موجود در زبان انگلیسی و تغییر آنها به گونه‌ای است که ساختار زبان فارسی آن را برتابد. اصولاً در متون نظم و نثر گذشته ما، کاربرد جملات معترضه نه تنها بسیار محدود بوده، بلکه آنجا هم که به کار می‌رفت غایتی خاص داشت. جمله معترضه معمولاً در مقام دعا (شیخ ما قدس الله سره را برسیدند)، یا تفرین (پس عبیدالله بن زیاد لعنة الله بفرمود...) و یا ابراز احساس فردی و شخصی به کار می‌رفت و بواقع می‌شد آن را از جمله و عبارت افکنند. جمله معترضه اگر به قاعده و زیبا به کار می‌رفت به آن حشو ملیح می‌گفتند. همین اطلاق «حشو» بر جمله معترضه تا اندازه‌ای مبین شیوه برخورد گویندگان فارسی با جمله معترضه است. امروزه در ترجمه‌ها، جملات معترضه چنان نظم طبیعی جمله و ادای مقصود را آشفته می‌سازد که خواننده جز با صرف وقت و تأمل، قادر به درک عبارت نمی‌شود. به این عبارت پریشان بی‌شیرازه مترجم دقت کنیم:

(۴۵) "اما هر تأخیری که در شناخت عامه از هنر و هنرمند رخ می‌داد، بناچار این عقیده جزئی را که امروز چنان می‌نماید که جای هیچ‌گونه سؤال در آن نیست، تقویت می‌کرد عقیده‌ای که بنا بر آن مردم به طور خیلی ساده در مقامی نیستند که هنرمند واقعی را وقتی که قدم به عرصه ظهور می‌گذارد بشناسند و دریابند." (۸۳) رفتاری که مترجم با جملات معترضه باید بکند این است که ابتدا آن بخش از عبارت را بیاورد که غرض اصلی نویسنده را افاده می‌کند و در نهایت، جمله یا جمله‌های معترضه را به‌عنوان جمله پایانی بیاورد یا مفاد آنها را به گونه‌ای خلاصه و به صورت ترکیبات و صفتها، شبه جمله‌های توضیحی و غیره در میان جمله اصلی بگنجانند؛ عبارت بالا را می‌توان چنین پیراسته کرد: هر گونه تأخیری در شناخت عامه از هنر و هنرمند، ضرورتاً این عقیده جزئی را تقویت می‌کرد که گویا عوام در مقامی نیستند که به ارزش هنرمند پی برند؛ مفهومی که امروزه دیگر مصداق ندارد.

(۴۶) "هوش کودک چون شروع به رشد و تکامل می‌کند، نخست آسانتر به سوی رویدادهای مانوس روزانه، که معمولاً با زندگی خود او در ارتباط است، کشیده می‌شود." (۹۷) که باید چنین نوشت: هوش کودک در آغاز رشد و تکامل خود، بیش از همه به جهتی متمایل می‌شود که معمولاً با زندگی او پیوند دارد. در اینجا مترجم دو فعل را درست در کنار هم به کار برده و این نمود ناآگاهی از زبان مادری است. نمونه‌های بسیاری از کاربرد دو فعل در کنار هم در این ترجمه می‌توان آورد که گواهی بر آشفتگی جملات تواند بود (مثلاً صص ۲۲ و ۵۳).

و به عنوان واپسین نکته، ترجمه، گونه‌ای از خلاقیت فکری و عقیدتی و ویراستاری آفرینشی دیگر باره است و ضرورتاً هر دو گونه فعالیت ذهنی در یک فرد جمع نمی‌شود. ترجمه، تسلط بر زبان بیگانه و دریافت درست مطلب را می‌طلبد و ویراستاری تسلط بر دقایق زبان مادری و هنجارهای نگارش و دستور فارسی و زیبایی‌شناسی بیان را. چه نیکو است که هر یک حد خود بدانیم و از خدا توفیق "ادب" بخواهیم!